

# مبانی فقهی و حقوقی حکمرانی قضایی مطلوب مبتنی بر استماع‌پذیری دعوای مدیرعامل شرکت‌های تجاری

حسین جاوړ

## چکیده

حق بر دادخواهی اقتضا دارد که دعوای اشخاص، از جمله مدیرعامل شرکت‌های تجاری، با محوریت اصل استماع‌پذیری مورد پذیرش قرار گیرد. با این حال، در رویه برخی محاکم مشاهده می‌شود که به استناد نداشتن سمت یا عدم احراز آن، قرار رد دعوای صادر می‌گردد. پرسش اصلی این است که آیا چنین رویه‌ای مطابق با قواعد حقوقی و اصول دادرسی است یا آن‌که مصداقی از انحراف از معیارهای استماع‌پذیری و تطبیق ناصواب به شمار می‌آید.

مدافعان صدور این قرار، عمدتاً با استناد به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۲۵ لایحه اصلاحی قانون تجارت، و با تکیه بر نظریه «نمایندگی (تفویضی)» اختیارات مدیرعامل و اصل «عدم اختیار» در موارد شک، اجمال و ابهام، اقدام به صدور قرار قاطع رد دعوای می‌نمایند. در مقابل، برخی دیگر، اختیارات مدیرعامل را مبتنی بر «سمت قانونی» دانسته و وی را در عرض مدیران، دارای اختیارات کامل می‌دانند.

این نوشتار با بهره‌گیری از روش تحلیلی-اسنادی و استدلال برهانی (سبر و تقسیم)،

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

نشان می‌دهد که در رویکرد مبتنی بر سمت قانونی، جز در مواردی که تصریحی برخلاف آن وجود داشته باشد، دعاوی مدیرعامل قابل استماع است. حتی در رویکرد تفویض نیز، با توجه به عرف حکمی حاکم بر شرکت‌های تجاری، تکنیک کشف سمت، تمایز میان روابط داخلی و خارجی شرکت، طریقت مقررات آیینی در تحقق حق، اصالت امور ماهوی و اصل ترمیم‌پذیری دادرسی، صدور قرار رد دعوا علیه مدیرعامل، در اغلب موارد فاقد وجاهت حقوقی است.

در نهایت، استماع‌پذیری دعاوی مدیرعامل، با اصول حکمرانی مطلوب قضایی در راستای احقاق حق و حل و فصل عادلانه دعاوی هم‌راستا بوده و با فلسفه تأسیس نهاد دادرسی نیز سازگارتر است.

**کلمات کلیدی:** «استماع‌پذیری دعوا»، «اطاله دادرسی»، «حکمرانی مطلوب قضایی»، «حق بر دادخواهی»، «سمت»، «رد دعوا»،

## ۱. مقدمه و طرح مسئله

حکمرانی قضایی نوعی «هنر قضایی» در بهینه‌سازی فرایندهای رسیدگی برای تحقق عدالت و غلبه بر چالش‌های حقوقی و قضایی در عملکردها و تصمیم‌گیری‌هاست. بررسی چالش‌های موجود در رویه قضایی و نحوه مواجهه با بازیگران این عرصه، از الزامات حکمرانی شایسته قضایی به‌شمار می‌آید. از جمله آسیب‌های رایج در این حوزه، شکل‌گرایی افراطی برخی محاکم و بهره‌برداری آیینی برای گریز از رسیدگی ماهوی و احقاق حق واقعی است. اتخاذ سیاست‌های تنظیم‌گرانه در خصوص مشکلات رویه‌ای، به‌ویژه در نحوه تأسیس اصل استماع‌پذیری یا استماع‌ناپذیری دعاوی حقوقی و رفع چالش‌های ناشی از آن، از مهم‌ترین الزامات اصلاحی در این زمینه محسوب می‌شود.

تغییر پارادایم ویرانگر ظاهرگرایی و آمارگرایی به رویکردی مبتنی بر فلسفه وجودی دستگاه قضایی و تمرکز بر عدالت و رضایت‌مندی شهروندان، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که نیازمند تصمیم‌های شجاعانه و بنیادین خواهد بود.

یکی از مصادیق مهم این چالش، دعوای مرتبط با شرکت‌های تجاری است که از سوی مدیرعامل مطرح می‌شود. با گسترش فعالیت‌های تجاری و مناسبات حقوقی، اختلافات متعددی پدید آمده که جز در مواردی محدود که از طریق داوری یا شیوه‌های غیرقضایی حل و فصل می‌شوند، حجم قابل توجهی از این دعوای به دادگستری ارجاع می‌گردد. از آن‌جا که دادگستری مرجع اصلی دادخواهی است، انتظار می‌رود با اعمال حق دادخواهی، این دعوای مورد رسیدگی قرار گرفته و با حل اختلاف و احقاق حق، خاتمه یابند.

با وجود این، طبق ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، طرح دعوا باید به صورت صحیح و منطبق با قانون انجام شود و اشخاص در زمان اقامه دعوا، دارای سمت و اختیار باشند. با این حال، در برخی موارد، افراط در تفسیر مقررات موجب صدور قرار رد دعوا، از جمله در دعوای مدیرعامل شرکت‌های تجاری شده است. افزون بر این، عواملی چون راحت‌طلبی، گریز از بررسی ماهوی و گرایش به آمارگرایی نیز در تقویت این رویکرد مؤثر بوده‌اند.

مسئله اصلی آن است که آیا مدیرعامل، به عنوان قاعده، اختیار طرح دعوا دارد یا باید این اختیار به صورت خاص از سوی هیئت مدیره تفویض شده یا در اساسنامه تصریح شده باشد؟ نوشتار حاضر با بررسی فرض‌های مختلف و مبانی موجود، و با تکیه بر اصول استماع‌پذیری، نشان می‌دهد که حتی در فرض تفویضی بودن رابطه مدیرعامل با شرکت، عرف حقوقی و رویه‌های جاری مؤید اختیار اوست و برخلاف نظر برخی

محاکم، نیازی به سند مکتوب نیست. انتخاب مدیرعامل در بستر چنین عرفی، به منزله برخورداری از اختیار تلقی می‌شود.

در رویکردی که اصل بر اختیار داشتن مدیرعامل است، تنها در مواردی که در تصمیمات هیئت مدیره یا اساسنامه، تصریحی خلاف این اصل وجود داشته باشد، ممکن است حسن نیت اشخاص ثالث تحت تأثیر قرار گیرد. همچنین، تشریفات آیینی با وجود ضرورت، نباید به گونه‌ای تفسیر شوند که مانع رسیدگی ماهوی شوند. در این زمینه، تمسک به طریقت اسناد سمت در زمان تقدیم دادخواست، بهره‌گیری از تکنیک کشف اعلام بعدی شرکت، و توجه به اصل ترمیم‌پذیری دادرسی و روش برهانی سبر و تقسیم، می‌تواند در رفع ایرادات شکلی و ورود به بررسی ماهوی مؤثر واقع شود.

در راستای تبیین این مدعا، ابتدا مفهوم حکمرانی قضایی و الزامات آن به صورت اجمالی مرور می‌شود، سپس حق دادخواهی و نقض عملی آن در سایه رد برخی دعاوی مدیرعامل بررسی می‌گردد. در بخش پایانی نیز، با استفاده از برهان سبر و تقسیم، فرض‌های محتمل در موضوع تحلیل و با اصل استماع‌پذیری تطبیق داده می‌شود تا مبنایی برای حکمرانی قضایی مطلوب فراهم آید.

## ۲. مروری بر مفهوم حکمرانی قضایی و بایسته‌های مهم آن

حکمرانی فرآیند راهبری تعامل نظام مند کنشگران (حکومتی/ غیرحکومتی) در قلمرو فراملی، ملی و فروملی از طریق خط و مشی‌گذاری و تنظیم گریو ارائه خدمات عمومی به منظور تحقق اهداف جمعی با اعمال اقتدار مشروع در چارچوب آرمان‌ها و ارزش‌های آن قلمرو است (عالی، محمدباقر و دیگران، ۱۴۰۳، ص ۶۱) و منظور از حکمرانی قضایی در این پژوهش، فرآیند راهبری برای تنظیم و تنسيق امور قضایی با

هدف کلی دست‌یابی به عدالت یا دست‌کم حل و فصل عادلانه، سریع و کارآمد اختلافات حقوقی اشخاص است. این فرآیند می‌تواند از طریق خط و مشی‌گذاری توسط مقامات عالی‌رتبه قضایی، وضع مقررات از طریق ارائه لوایح کارگشا و کارآمد، تنظیم‌گری مناسب (ساختارسازی، پایش و ارزیابی) از طریق ابزارهای در اختیار مثل مکانیسم رأی وحدت‌رویه، نظارت دیوان عالی کشور و تسهیل‌گری در نحوه طرح دعوای و اولویت‌دادن در رسیدگی ماهوی و مهار سوء استفاده از ابزارهای آیینی برای فرار از رسیدگی ماهوی و نظایر آن انجام شود.

هنجارسازی و سپس اعمال نظارت در بستر هنجارهای مبتنی بر عدالت‌گستری و پرهیز از عوامل مخرب مثل آمارگرایی و ظاهرسازی از بایسته‌های وصول به حکمرانی مطلوب در ساحت قضایی است. کیفیت توجه به این ساحت از حکمرانی قضایی در نهایت باید به گونه‌ای باشد که به ارتقای کارایی و اثرگذاری سیستم قضایی منجر شود. در حقیقت، حکمرانی قضایی به نوعی «هنر قضایی» در «بهینه‌سازی فرآیند‌های رسیدگی» برای «وصول به عدالت» و «غلبه بر پالش‌های حقوقی و قضایی» در عملکردها و رسیدگی‌ها است. پیمایش چالش‌های موجود در رویه قضایی و نحوه مواجهه با بازیگران این چالش از بایسته‌های هنر حکمرانی شایسته قضایی است.

وصول به نتیجه عادلانه و کارآمدی در کاربرست قواعد شکلی و ماهوی، سنجه محکمی برای کارآمدی دستگاه قضایی است. همچنین، اتخاذ سیاست‌های صحیح و تنظیم‌گر در مورد مهم‌ترین مشکلات رویه‌ای از جمله در نحوه تأسیس اصل استماع‌پذیری / استماع‌ناپذیری دعوای حقوقی و رفع چالش‌های ناشی از آن از مهم‌ترین بایسته‌های تنظیم‌گری در این مساله مهم محسوب می‌شود.

لازمه این کار این است که قوه قضاییه، نخست تصور درستی از وضعیت ناخوشایند

ناشی از تشمت در رویه قضایی ناشی از اختلاف در استماع پذیری پیدا کند و با تمرکز بر کانون مسأله، در نحوه مواجهه با معضلات ناشی از شیوه بسیاری از محاکم با استماع ناپذیری بلاوجه برخی دعاوی، راهکارهای مناسب اتخاذ کند. شأن حاکمیتی، قضایی و نظارتی قوه قضاییه، می‌تواند ابزارهای قوی این مجموعه برای اصلاح سیاست خای حاکمیتی و قضایی مرتبط با مسأله را فراهم و راهی را برای اصلاح وضع فعلی در نحوه مواجهه با دعاوی بگشاید.

### ۳. تحلیل فقهی و حقوقی حق بر دادخواهی و موقعیت استماع پذیری

نخست، مقدمه‌ای بر حق دادخواهی و نقض ضمنی آن در قالب قرارهای رد دعا و عدم استماع و سپس، تأسیس اصل در ساحت استماع پذیری، به معنی ااعم، بررسی خواهد شد.

#### ۳.۱. نقض ضمنی حق دادخواهی در پرتو عدم استماع دعاوی، به معنی ااعم

حق دادخواهی از جمله حقوق مسلم و بنیادین و از ضرورت‌های زندگی جمعی است که در اصول مهمی از قانون اساسی و اسناد مهم بین‌المللی به آن تصریح شده است. «علاوه بر اصل ۳۴ که دادخواهی را از جمله حقوق انکار ناپذیر و مسلم همه افراد دانسته اصل ۱۵۶، ضمن معرفی قوه قضاییه به عنوان قوه ای مستقل و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات را از وظایف قوه قضاییه معرفی کرده است. اصل ۱۵۹ مرجع رسمی رسیدگی به تظلمات و شکایات را دادگستری دانسته و در نهایت اصل ۶۱ قانون اساسی صلاحیت تظلم خواهی افراد را بر عهده دادگاه‌های دادگستری قرار داده است. بر این مبنا به منظور فراهم آمدن زمینه رسیدگی به همه تظلمات و شکایات قانونگذار اساسی ضمن

قرار دادن صلاحیت عام رسیدگی به شکایات در صلاحیت دادگاه‌های دادگستری رسیدگی به برخی دعوای خاص یا دعوای مربوط به افراد و اصناف خاصی را در صلاحیت محاکمی ویژه چون دادگاه خانواده موضوع اصل ۲۱، محاکم نظامی موضوع اصل ۱۷۲ و دیوان عدالت اداری موضوع اصل ۱۷۳ قرار داده است. بر این اساس به منظور تحقق هر چه کامل‌تر عدالت و ممانعت از هرگونه تضییع حقوق اعم از حقوق فردی و اجتماعی نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به صورت عام و نظام حاکم بر قانون اساسی به صورت خاص محاکم با صلاحیت عام را در کنار محاکم دارای صلاحیت خاص پیش‌بینی کرده است تا از رهگذر تشکیل این محاکم به کلیه دعوای در این محاکم رسیدگی شود به استثناء برخی دعوای خاص که رسیدگی به آنها در صلاحیت مرجع خاصی قرار داده شده است» (درویشوند و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۲ و ۳۳/آیینہ نگینی: ۱۳۹۸، ص ۱۸۳)

مفهوم حق دادخواهی در مقررات بین‌المللی و داخلی به طور کلی به دو جنبه اصلی اشاره دارد نخست تضمین این حق در دادگاه‌های صالح مستقل و بیطرف و دوم رسیدگی‌های کیفری و مدنی. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ بیان می‌کند: «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی طرف منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه پیدا کرده باشد اتخاذ تصمیم کند».

«همچنین بند اول از ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ به طرز مشابه، اما مبسوط به دادگاهها و دیوانهای دادگستری و حقانیت اتهامات جزایی و اختلافات راجع به الزامات و حقوق او در امور مدنی اشاره کرده و در بندهای دیگر به طور مفصل ویژگی‌های یک دادرسی عادلانه را بر شمرده است. در اسناد دیگر از

جمله ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر ۱۹۹۰، کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی ۱۹۵۰ به طرز مشابهی این حق در دادگاه های مدنی و کیفری مورد شناسایی قرار گرفته است. »

در کنار توجه به دسترسی آسان به دادگاه های بی طرف و بی طرفی دادگاه ها (درویشوند و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۱ / عباسی، ۱۳۹۵: ۲۵۰ / طباطبایی موتمنی، ۱۳۹۰: ۶۷)، لازم است این حق با اقدامات ایجابی و سلبی صیانت شود. در بُعد ایجابی از جمله لازم است با گسترش امکانات سخت افزاری و ایجاد دادگاه های صالح و قضات توانمند و ابزارهایی مانند آن، بسترهای لازم برای اعمال این حق فراهم باشد فراهم شود. در بعد سلبی نیز باید از هر نوع اقدامی که در عمل، به نقض این حق منجر می شود، جلوگیری شود. اعم از اینکه نقض این حق در قالب قانون باشد یا اقدامات قضائی و رویه ای، به بهانه نداشتن سمت (السان و خنجری کاکاوندی، ۱۴۰۰: ۱۰۹-۱۲۹).

در حقیقت، اگرچه به موجب اصل ۱۶۷ قانون اساسی تأخیر یا استنکاف دادرس در رسیدگی به دادخواهی، ممنوع شناخته شده است و اگرچه در قوانین عادی نیز مثل ماده ۳ ق. آ. د. م نیز بر آن تأکید شده است. اما به طور معمول، نقض این حق در رویه قضائی، آن گونه نیست که محاکم به صراحت و مستقیم حق دادخواهی را نقض کنند؛ بلکه این اقدام، به شیوه ای ظریف و گاه ناخواسته انجام می شود. به دیگر سخن، رویکردها و رویه های شکل گرفته که به صورت خیلی ظریف و نرم، به نقض حق بنیادین دادخواهی و حق مصرح در اصل ۳۴ قانون اساسی منجر می شود. به موجب این اصل: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می تواند به منظور دادخواهی به دادگاه های صالح رجوع کند....»

به منظور تبیین بهتر، لازم است، اصل در مقام استماع پذیری معلوم و دلایل آن به

اجمال بررسی شود؛ سپس، موقعیت نهادی قرار رد دعوا و حتی عدم استماع، با امور ماهوی تبیین و اصل بسندگی به قدر متیقن از ضرورت در ضمانت اجرای رد دعوا، از جمله در پرتو اصل ترمیم‌پذیری، اشاره شود.

### ۳،۲. جستجوی اصل در مقام استماع دعوا

اختلاف است که آیا در رسیدگی به دعوا، اصل بر استماع‌پذیری است و صدور قرار عدم استماع است که به دلیل نیاز دارد یا اصل بر عدم استماع است؛ مگر احراز شود، شرایط رسیدگی قضائی فراهم است. با تأسیس اصل در این باره، تکلیف موارد تردید نیز مشخص خواهد شد.

#### ۳،۲،۱. دیدگاه مبتنی بر اصل استماع‌پذیری دعوا و دلایل آن

در باور اول، اصل در رسیدگی مدنی آن است که دادرس، دعوا را استماع و در پرتو آن، به صدور «حکم» مقتضی مبادرت کند و خاتمه یافتن رسیدگی در قالب «قرار»، صورتی استثنائی داشته و باید به موارد خاص، محدود شود و از توسعه در مصادیق آن، به شدت پرهیز شود. ذیلاً، مهم‌ترین دلایل این باور به صورت مختصر، بیان می‌شود.

نخست از جهت مبانی فقهی، می‌توان استماع‌پذیری را اصل دانست و از افتادن در دام افراط‌گرایی شکلی پرهیز کرد. در کتب فقهی و عمدتاً در باب قضا، مستند به پاره‌ای آیات مثل «أَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» و اصل عملی (مثل اصل عدم اشتراط استماع دعوی) به نفی مشروط سازی استماع دعوی، پرداخته شده است (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۴، ج ۴، ص: ۳۰). در متون فقهی وجود عبارت‌هایی مانند «قاعده سماع الدعوی» در کلمات برخی فقیهان (انصاری، ۱۴۱۵ هـ ق ص: ۱۵۹) یا برخی تعابیر دیگر مانند «وجوب سماع الدعوی» یا «الأصل فی الدعوی القبول» در کلمات برخی دیگر ((نجفی)

صاحب جواهر الکلام)، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص: ۱۹۹)) از وجود اصلی بنام استماع پذیری حکایت دارد. به تعبیر نویسنده اخیر:

«لأن الأصل في الدعوى القبول حتى يتحقق أنها مجملة، فإذا استفصلها الحاكم و بان أنها مجملة عند المدعى أعرض عنها و إلا فلا..... و كيف كان ففي القواعد جعل من شرائط سماع الدعوى أن تكون مفصلة، لكن قال أيضا: «فلو أجمل استفصله الحاكم» و فيه أن مقتضى كون ذلك شرطا أن للحاكم الاعراض عنه حتى يذكرها مفصلة، إلا أن ظاهر قول المصنف: «الأقرب» إلى آخره أنها على إجمالها مسموعة، و لكن مع الاستفصال، بل هو ظاهر الفاضل أيضا، فالمتجه أن يقال بعدم لزوم الاستفصال مع فرض سماعها مجملة، نعم لو لم نقل بسماعها مجملة أمكن القول حينئذ بسماعها مع الاستفصال، لأن الأصل في الدعوى القبول حتى يتحقق أنها مجملة، فإذا استفصلها الحاكم و بان أنها مجملة عند المدعى أعرض عنها و إلا فلا.»

از برخی کلمات فقیهان، دانسته می شود، اصل استماع پذیری دعوی، گستره وسیعی دارد. به طور مثال، حتی اگر عدم قطعیت یا ابهامی هم در ظاهر ادعای اشخاص وجود داشته باشد، در راستای احقاق حق و کشف حقیقت، استماع دعوا پذیرفته شده و عدم استماع دعوی به این قبیل بهانه ها، مردود شمرده شده است. (آبی) فاضل، ۱۴۱۷، ج ۲، ص: ۱۵۰۵/ حلی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص: ۲۷۰/ حلی، ۱۴۱۰ هـ ق ص: ۳۸۰/ عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳، ج ۵، ص: ۶۳) و از همین روی، درجایی که دعوا به صورت مطلق و بدون توصیف و توضیح مطرح شده باشد و رسیدگی و فصل خصومت و احقاق حق به اخذ توضیح و رفع اجمال از خواسته نیاز داشته باشد، رسیدگی و تفحص در این باره از مصادیق خروج از بی طرفی و تحصیل دلیل محسوب نشده است. به تعبیر علامه حلی: «و فی سماع الدعوى المطلقة نظر، أقربه السماع، و يستفصله الحاكم،

و ليس تلقيناً بل تحقيقاً للدعوى، و لو لم يبين طرحت و لم يحكم بالبينة عليها.»  
(حلی، علامه، ۱۴۱۰ هـ ق ج ۲، ص: ۲۱۳)

و موارد استماع ناپذیری دعوی به موارد خاصی محدود شده است؛ از جمله اینکه دادرسی در عمل نتواند دعوا را آغاز یا به موجب ادعا، رأی صادر کند. به طور مثال، در جایی که معلوم نباشد خوانده دعوا اصیل است یا وکیل، چون از یک سو، دعوا باید علیه مدعی علیه آغاز و عندالاقضاء، به صدور حکم منجر شود و از سوی دیگر، مدعی علیه معلوم نیست، شرایط استماع دعوی وجود ندارد (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱۷: ص ۷۰).

«... و من الامکان أن يكون الوجه في ذلك هو لزوم كون المشتري مترددا في طرف دعواه بين الوكيل و الموكل، و هذا ينافي اشتراط تعيين المدعى عليه في جواز سماع الدعوى على القول به.»

البته مرحوم شیخ انصاری در پاره ای تالیفات خود؛ به مناسبت به معیارهای دیگری نیز اشاره کرده است (انصاری، ۱۴۱۵: ۹۹).

«... و بالجملة، حيث جاز للمدعى عليه تفويت المدعى على المدعى و لم يجز له تفويت أصل الدعوى عليه، توجه الحكم بجواز التزويج مع سماع الدعوى بعده، و الحكم بعده مع عدمه، فتدبر.»

یا در جایی که دعوی مجهول، بما هو مجهول، باشد، به دلیل بی فایده بودن امر دادرسی در آن، غیر مسموع شمرده شده است.

«لأن فائدة سماع الدعوى انما هو الإلزام بها بعد ثبوتها و هذه الفائدة غير متصورة في الدعوى المجهولة، لأن العنوان المجهول المقول بالتشكيك لا يفيد الإلزام (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۴۹ و ۱۵۰) ان سماع الدعوى المجهولة ان كان لأجل الإلزام بالقدر المتيقن فهذا سماع

لدعوى أمر معلوم لا مجهول، و هو خارج عن مفروض المسألة (همان، ص ۱۵۰) یا به هر دلیل، کیفیت امور موضوعی قضیه به گونه ای باشد که به هیچ روی هدف دادرسی (که احقاق حق یا فصل خصومت)، امکان تحقق نداشته باشد.

و الحاصل انه لما علم أن الغرض من نصب الحاكم أمر وراء ما يعم جميع الناس - وهو الإلزام بالحق بموازين القضاء - فلا جرم يختص وجوب سماع الدعوى بما إذا احتمل حصول هذا الغرض، فمع امتناع حصوله لو أوجبنا أيضا السماع كان قد أوجبنا المقدمة مع تعذر ذیها، و هو كما ترى. (گیلانی، نجفی، میرزا حبیب الله رشتی، کتاب القضاء (للمیرزا حبیب الله)، ۲ جلد، دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۱ هـ ق ج ۱، ص: ۱۵۲) یا اساساً، به ملاک عرفی، عنوان دعوی بر آن صادق نباشد.

أنه لا بدّ في المدّعى به أن يكون ملكاً أو حقّاً متعلّقاً بالمتخاصمين فلا بدّ أن يكون لها اعتبار الماليّة عرفاً، فصدق الدعوى موقوف عليه. بل يمكن الدعوى بأنّه و لو لم يتيقّن بخروج ما لا ماليّة له عن مصاديق الدعوى يكفي الشكّ في صدق الدعوى عليه، لعدم جواز التخاصم في مثله، لعدم دليل لفظيّ مثبت للعنوان، مع كون الشكّ في الموضوع و الأصل عدم صدقه، فتأمل أو عدم وجوب سماع الدعوى. فانقدح ممّا ذكرنا أنّ سماع الدعوى و ترتيب الآثار عليها موقوف على صدق الدعوى و عنوانها، و هو موكول إلى نظر العرف و سيرة العقلاء، فكلّما يرون الدعوى و الترافع في شيء مستهجننا و مستنكرنا فلا يسمع، لانصراف الأدلّة الشرعيّة عنهما قاعدياً، آفا ضياء الدين، على كزازی، كتاب القضاء (تقريرات، للنجم آبادی)، دريك جلد، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا عليه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

برخی بزرگان فقه نیز کوشیده اند شرایط استماع دعوی را به صورتی منضبط درآورند که بررسی تفصیلی آن از حوصله نوشتار حاضر خارج است رای مطالعه در این باره ر.ک:

القول فی شروط سماع الدعوی (خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، هـ ق ج ۲، ص: ۴۱۰).

دوم، توجه به پاره‌ای اصول مهم اثباتی است؛ یکی از اصول اثباتی مهمی که در امر دادرسی نیز می‌تواند محل توجه باشد، اصل اشتغال است. اصل اشتغال در ذیل حق دادخواهی و تظلم خواهی به این معناست که اگر دادخواهی حق مسلم شهروندان است و در مقابل نیز دادگستری و رفع خصومت و حداقل امکان احقاق حق، تکلیف مراجع قضائی است. دادخواهی در مراجع شبه قضایی نیز گونه‌ای از دادخواهی به معنای عام خود است و رعایت کامل حقوق شهروندی و رعایت کرامت انسانی شهروندان و ثبات، قطعیت و امنیت حقوقی آنان اقتضا دارد حق دادخواهی در مراجع شبه قضایی نیز رعایت شود (کاظمی، رستمی، ۱۳۹۵: ۱۶۸) در صورتی که دعوی مطرح شود، مراجع دادگستری نسبت به رسیدگی به دعوا مکلف می‌شوند و توجه این تکلیف را می‌توان اشتغال عهده این مراجع به رسیدگی و حل و فصل اختلاف و صدور حکم مقتضی، محسوب کرد. مقتضی این اشتغال، در حقیقت، با همان اقدام به طرح دادخواست فراهم می‌شود. در این صورت، در مقام تأسیس اصل می‌توان گفت در صورت طرح دعوا، قاعده اولی این است که دادگاه مکلف است با ورود در ماهیت به رسیدگی اقدام و در نهایت رأی مقتضی را صادر کند؛ مگر اینکه برای انجام ندادن این تکلیف و استنکاف از آن دلیل موجهی داشته باشد. بنابراین، از جمله آثار این اشتغال این است که دادگاه نمی‌تواند مستقیم یا غیر مستقیم از رسیدگی و صدور حکم امتناع یا استنکاف کند. استنکاف از رسیدگی ممکن است به صورت مستقیم باشد و دادگاه آن را به نحوی اعلام کند و نیز ممکن است به صورت غیر مستقیم و با استفاده از تکنیک‌هایی مثل قرار امتناع از رسیدگی یا صدور قرار عدم استماع باشد. به هر روی، در این موارد، دادگاه از ورود در ماهیت و رسیدگی ماهوی خودداری می‌کند.

اقدام دادگاه در این باره ممکن است مجاز و به موجب استثنای قانونی باشد و نیز ممکن است صرفاً شیوه‌ای برای فرار از رسیدگی ماهوی و افزودن بر آمار باشد. به هر روی، این تکلیف را می‌توان در مضمون و محتوا، موافق اصل استماع پذیری دعاوی محسوب و عمده موارد خروج از این تکلیف را، ذیل مصادیق استماع ناپذیری دعوا محسوب کرد. که برخی، موجه و برخی نیز ممکن است ناموجه باشد.

سوم، اصول دیگری مثل اصل جلوگیری از تضييع حق (لايصلح ذهاب حق احد) کلینی، ۱۴۳۰ق. ج ۷ ص ۱۴ طوسی، محمد بن حسن، مهذب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش. ج ۹، ص ۱۸۰) اصل تسريع در رسیدگی و قاعده مقتضی و مانع در تحلیل نحوه رابطه استماع پذیری و موانع آن وجود دارد که شایسته توجه است.

چهارم اینکه، ذکر موارد قانونی استماع ناپذیری دلیل بر خلاف اصل بودن آن است؛ منظور از موارد مصرح قانونی در این باره، آن دسته از موانعی است که به صورت خاص و در قوانین، به عنوان موجبات رد دعوا یا مانع استماع دعوا بدان تصریح شده است. وجود این موارد در قانون و تصریح به آنها، دلالت ضمنی بر حکومت کلی اصل استماع دعوا دارد. در غیر این صورت، ضرورتی به تصریح به این موارد نبود. بنابراین از منظر اصل قابل استماع بودن دعاوی، ایجاد تشریفات دادرسی جهت استماع دعوا و رسیدگی ماهوی به آن، به تصریح در قوانین منوط است و دادگاه اختیار اضافه کردن یا حذف تشریفات را ندارد. در مواردی هم که تصریح قانونی وجود دارد، مثل آنچه در ماده ۸۴ ق.آ.د.م. آمده است، به نظر می‌رسد در مساله حاضر، علاوه بر شیوه‌هایی که در ادامه مطرح خواهد شد، حتی در مواردی که به حسب ظاهر، مستعد صدور قرار رد دعوی است، به خوبی می‌توان در پرتو ترمیم دادرسی موانع استماع دعوا را برطرف و از آن عبور کرد.

پنجم، آسیب‌های قضائی و اقتصادی افراط‌گرایی در توسعه موارد رد دعوا و گریز از رسیدگی‌های ماهوی است؛ شیوع قرارهای قاطع دعوا و افراط در به‌کارگیری آن، باعث طرح مکرر یک دعوا در دادگستری و تراکم کار دادگاه‌ها و نارضایتی دادخواهان و همچنین بدبینی مردم نسبت به دادگستری می‌شود. این در حالی است که توجه به اصل استماع دعوا، موجب احقاق و حق فصل خصومت در قوه قضائیه می‌شود و از تکرار طرح دعاوی جلوگیری می‌کند که این امر به نوبه خود، رضایت دادخواهان و ارباب رجوع و کاهش ورودی پرونده به دادگستری را در پی خواهد داشت.

### ۳.۲.۲. دیدگاه مبتنی بر اصل عدم استماع‌پذیری دعوا و دلایل آن

امروزه در عمل، با نوعی وارونگی، محاکم در هنگام مواجهه با دعوا، به جای آنکه در پی احراز شرایط اقامه دعوا و حل و فصل آن باشند، با در نظر گرفتن «اصولی ساختگی با نام اصل عدم قابلیت استماع دعوا» (به‌عنوان یکی از نتایج اصل عدم)، حتی بدون اینکه مدعی علیه، وجود ایرادی را ادعا کرده باشد، به جست‌وجوی موجبات رد یا موانع استماع دعوا می‌پردازند. دلایل آشکار و پنهان زیادی برای این امر بیان شده است که برخی از آنها، ذیلاً، مطرح می‌شود.

یکی از مهمترین دلایل ظاهری این رویکرد، اصل قانونی بودن دعواست؛ به این معنا که در هر دعوایی که مطرح می‌شود، باید تمام تشریفات رعایت شود. به‌موجب این رویکرد، اگر در مقررات، برای عدم رعایت تشریفات، ضمانت اجرای ویژه‌ای باشد که به همان صورت اقدام می‌شود و الا دادگاه باید به صدور قرار عدم استماع، مبادرت کند. برقراری نظم در دادرسی، تضمین منافع اصحاب دعوا، تأمین امنیت حقوقی آنها و جلوگیری از سوء نیت احتمالی طرف مقابل، از جمله این دلایل است (هاشمی، ۱۳۹۱، ص ۲۵؛ فقیهی نژاد ۱۴۰۲: ۳۳) عمده مستند این دادگاه‌ها در آرای که به این شیوه صادر می‌شود

نیز ماده ۲ ق.آ.د.م. است که پیشتر در مورد آن بحث شد. البته به نظر می‌رسد که علت پنهان و واقعی بسیاری از این‌گونه قرارها، آمار گزایی و تلاش برای افزایش آمار عملکرد ماهانه و سالانه دادگاه‌ها و تسریع در مختومه‌نمودن پرونده به هر شکل ممکن است. نتیجتاً، حجم انبوهی از پرونده‌ها به بهانه اینکه دعوا به شکل صحیح مطرح نشده و یا دچار ایراد است، به‌قرار رد یا عدم استماع دعوا منتهی می‌شود.

در داوری این دو باور در ساحت استماع‌پذیری دعوا می‌توان گفت، اگرچه اصل بر این است که دادگاه در صورت عدم امکان سازش، باید با رعایت شرایط قانونی دعوا را استماع و به شناسایی حق انکارشده یا تضییع‌شده اقدام نماید، ولی با مذاقه در قوانین مختلف و رویه قضائی معلوم می‌شود موارد استماع‌ناپذیر را می‌توان در دو دسته کلی قرارداد. دسته نخست، موارد قانونی استماع‌ناپذیری است؛ منظور از موارد مصرح قانونی در این باره، آن دسته از موانعی است که به صورت خاص و در قوانین، به عنوان موجبات رد یا مانع استماع دعوا بدان تصریح شده است. همان‌طور که گفته شد، وجود این موارد در قانون و تصریح به آنها، دلالت ضمنی بر حکومت کلی اصل استماع دعوا دارد و الا، ضرورتی به تصریح به این موارد نبود. در این موارد هم، چنان‌چه در ادامه خواهد آمد، می‌توان به‌گونه‌ای عمل کرد که به استماع حداکثری دعاوی منجر شود. دسته دوم، توسعه موارد استماع‌ناپذیری در رویه قضائی است؛ علاوه بر موارد مصرح قانونی، در عمل ملاحظه می‌شود که دادگاه‌ها در موارد بسیاری، موارد قانونی یادشده را به حوزه‌های دیگر تسری می‌دهند و از استماع بسیاری از دعاوی و رسیدگی ماهوی به آنها خودداری می‌کنند. این مواد را می‌توان در دو مورد قرار داد. موارد موجه در تعمیم موارد استماع‌ناپذیری و موارد ناموجه در تعمیم موارد استماع‌ناپذیری. قرارهای رد دعوا و عدم استماع بسیاری ملاحظه می‌شود که فاقد وجهت و اساس منطقی و حقوقی است و دادگاه‌ها حتی با تمسک به دلایلی که قابل دفاع نیست و با قیاس‌های ناصواب، به عدم استماع

دعوا رأی می‌دهند. این رویه به‌ویژه در محاکم تجدیدنظر استان - که در غالب موارد تحت نظارت دادگاه بالاتر نیستند - نمود بیشتری دارد.

شایان ذکر است مواردی که در فقه از اصطلاح عدم سماع الدعوی و نظایر آن استفاده شده لزوماً به معنای رایج فعلی در ادبیات حقوقی نیست و گاه منظور این است که با وجود این شرایط نمی‌توان ادعای مدعی را پذیرفت و مطابق آن رأی داد اما به معنای جواز امتناع از رسیدگی ماهوی، آن چنان که در ادبیات امروزی رایج است، نیست.

در حقیقت استماع‌پذیری دعوی در فقه، دست‌کم، در دو ساحت استعمال شده است؛ نخست در جایی که آیا بر قاضی واجب است وارد فرایند رسیدگی شود یا خیر؟ که لازمه ورود دادرس، بررسی موارد «مطلق»، «مبهم و مجمل»، «مشکوک یا موهوم» است.

«[سماع الدعوی علی أزيد من واحد] و يتفرع علی ما ذکر- من سماع الدعوی المشکوکة و الموهومة- سماع الدعوی علی أزيد من واحد إذا ادعی علی کل منہم بالاستقلال، سواء ادعی العلم الإجمالي بثبوت الحق علی بعضهم أم لا» (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۸۳)

و دوم اینکه آیا می‌تواند بر اساس مدعای مطرح‌شده، حکم دهد یا خیر. در این مورد به معنای پذیرش ادعا و حکم بر اساس آن است و طبعاً با اصطلاح امروز چندان همخوانی و مطابقت ندارد در این فرع که از سوی شیخ انصاری مطرح شده است، هر دو ساحت، دیده می‌شود. عبارت، «حتی یطالب بالجواب»، حلقه وصل این دو ساحت است:

و أما لو قال: «أحدکما لی علیه کذا»، فالظاهر عدم السماع؛ إذ لا مدعی علیه معینا، حتی یطالب بالجواب؛ و لعدم سماع البینة علی أحدهما الغیر المعین؛ و عدم جواز حلفه، و استحقاق إحلاف کل منہما لیس عین حلف المنکر» (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۸۳)

### ۳،۳. تأسیس اصل در موقعیت نهادی مقررات آیینی در برابر امور ماهوی و بسندگی قدر متیقن از ضمانت اجراها

در مقام تأسیس اصل در موقعیت نهادی تشریفات دادرسی، اصالت امور ماهوی و موضوعیت داشتن آن در کنار بسنده کردن به قدر متیقن از ضمانت اجرای تشریفات دادرسی علیه شخص دادخواه، به ترتیب بررسی می شود.

#### ۳،۳،۱. اصالت امور ماهوی و طریقی بودن تشریفات دادرسی

اگر چه برخی، حقوق آیین دادرسی را حقوق حقوق و در رتبه قوانین و مقررات ماهوی و گاه، مهمتر می دانند و اگر چه ممکن است برخی اصول آیین دادرسی مدنی، جنبه بنیادین و غیرقابل اغماض و تفسیر داشته باشد، اما باید جانب تفسیری را مقدم داشت که بر اساس آن، عموم مقررات آیین دادرسی مدنی، به کیفیتی است که طریق برای احقاق حق یا فصل خصومت محسوب می شود. به ویژه برخی موارد، مداخلی برای امکان ورود به ماهیت است و نباید به کیفیتی تفسیر شود که به انسداد دادرسی منجر شود. این تفسیر با اصول پیش گفته در عنوان قبلی از جمله اصل ۳۴، اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ ق.آ.د.م.و ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) هم موافق است. به موجب ماده ۵۹۸ قانون مدنی:

«هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود اینکه رسیدگی به آنها از وظایف آنها بوده است، به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد یا برخلاف صریح قانون رفتار کند، دفعه اول از ۶ ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضایی محکوم می شود و در هر صورت به تأدیه خسارت وارده نیز محکوم خواهد شد.»

و رأی وحدت رویه شماره ۵۶۹ - ۱۳۷۰/۱۰/۱۰ هم موید همین تفسیر است به موجب این رأی:

«دادگستری مرجع رسیدگی به تظلمات و شکایات می‌باشد و اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱) براین امر تأکید دارد. الزام قانونی مالکین به تقاضای ثبت ملک خود در نقاطی که ثبت عمومی املاک آگهی شده مانع از این نمی‌باشد که محاکم عمومی دادگستری به اختلاف متداعیین در اصل مالکیت ملکی که به ثبت نرسیده رسیدگی نمایند بنابراین رأی شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می‌شود. این رأی برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

بعلاوه، اصل ترمیم پذیری دادرسی نیز با همین دیدگاه هماهنگ است؛ درحالی‌که اقدام دادگاه به صدور قرارهایی مثل قرار رد دعوا یا عدم استماع، اگرچه رأی قاطع محسوب می‌شود، اما در واقع، فصل خصومت نمی‌کند و صرفاً، به روند رسیدگی خاتمه می‌دهد؛ بدون اینکه حقی ادا شود یا اختلاف، حل و فصل شود.

۳،۳،۲. اصل بسندگی به قدر متیقن از ضمانت اجراها در تشریفات دادرسی علیه شخص

دادخواه

برخی از دادگاه‌ها از قید «درخواست رسیدگی به دعوا برابر قانون» مندرج در ماده ۲ قانون مذکور، چنین استنباط می‌کنند که هرگاه یکی از تکالیف قانونی رعایت نشود، دادگاه باید از رسیدگی ماهوی خودداری و قرار عدم استماع دعوا صادر کند. و در مواردی مثل بند ۵ ماده ۱۸۴ ق. آ. د. م، بدون تأمل، قرار رد دعوا صادر کند. در رد و نقد

این رویکرد باید گفت، اولاً هرچند در دعاوی حقوقی، اولین شرط رسیدگی دادگاه به دعوا، درخواست مدعی برابر قانون می‌باشد ولی این بدین معنا نیست که عدم رعایت هرگونه تکلیف قانونی منجر به عدم استماع دعوا شود؛ چراکه ماده مذکور (ماده ۲) باید با دیگر مواد قانونی و اصول حقوقی تفسیر شود ثانیاً، این ماده برای رسیدگی به دعوا سه شرط قرار داده است. شرط اول، نفع خواهان در دعوا و شرط دوم، درخواست خود شخص ذینفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی اوست و شرط سوم، «برابر قانون بودن درخواست» است. اما نمی‌توان عدم رعایت هر یک از تشریفات دادرسی را به معنای بطلان ترمیم‌ناپذیر آن عمل تفسیر کرد؛ بلکه می‌توان با تمسک به مواردی مثل اصل ترمیم‌پذیری یا پاره‌ای تفسیرها از نحوه اختیارات مدیرعامل شرکت تجاری، از برخی تشریفات دادرسی جهت اجرای فلسفه مربوط به فصل خصومت و ورود دادگاه در ماهیت دعوا عبور کرد. در این تحلیل هیچ قاعده آمره‌ای زیر پا گذاشته نمی‌شود و حقوق اصحاب دعاوی مدنی نیز رعایت می‌شود. (فرحزادی، میرنژاد، ۱۴۰۱: ۱۹۰) توجه به این اصل، علاوه بر آشتی تشریفاتی بودن امر دادرسی و استماع‌پذیری دعوا، موجب فصل خصومت در قوه قضائیه و جلوگیری از طرح مکرر دعاوی می‌شود که این امر به نوبه خود، رضایت دادخواهان و ارباب رجوع و کاهش ورودی پرونده به دادگستری را در پی خواهد داشت. بنابراین، به موجب اصل قابل استماع بودن دعاوی، ضمانت اجرای عدول از تشریفات در همه موارد، بطلان آن عمل نخواهد بود؛ مشروط بر اینکه به اصول دادرسی و نظم عمومی دادرسی لطمه وارد نشود. (فرحزادی، میرنژاد ۱۴۰۱: ۱۹۱)

#### ۴. بی‌توجهی به امکان توجیه معطوف به استماع دعوا در پرتو احراز سمت

##### مدیر عامل در طرح دعوا

فراوان پیش می‌آید که خواهان، شرکت تجاری است و مدیرعامل شرکت، به نمایندگی

از شرکت به طرح دعوا مبادرت کرده است. برخی دادگاه‌ها، نظر به پاره‌ای تحلیل‌ها، اصل را بر عدم اختیار مدیرعامل در طرح دعوا در محاکم می‌دانند و جز در موردی که این امر به مدیرعامل شرکت، تفویض شده باشد، وی را در طرح دعوا محق نمی‌دانند و در صورت طرح دعوا، هرچند بعداً نیز مدارک مربوط به اختیار طرح دعوا ارائه شود، به صدور قرار رد دعوا و گاه به اشتباه در عبارت، به صدور قرار عدم استماع، مبادرت می‌کنند؛ حتی اگر دعوا در مرحله تجدید نظر باشد و حتی اگر مدعی علیه در این باره ایرادی نکرده باشد؛ برخی محاکم نیز اصل را بر اختیار مدیرعامل قرار می‌دهند و بدون توجه به این ایراد، در ماهیت رسیدگی و حکم مقتضی صادر می‌کنند. به منظور داوری بهتر در این باره، به صورت مختصر، مبانی این دو دیدگاه مطرح و ارزیابی مورد نظر نیز ارائه خواهد شد.

#### ۴٫۱. اختلاف‌های حقوقی و قضائی در حدود اختیارات مدیرعامل و استماع‌پذیری در پرتو الگوی سبر و تقسیم

به موجب ماده ۱۲۵ ل. ا. ق. ت.، مدیرعامل، به عنوان نماینده شرکت، در برابر اشخاص ثالث و مجری مصوبات مجمع عمومی و تصمیمات هیئت مدیره و مدیر عملیاتی شرکت محسوب می‌شود. از این رو، مدیرعامل در مقابل اشخاص ثالث نماینده شرکت محسوب می‌شود و از طرف شرکت حق امضا دارد.

یکی از چالش‌های مهم در قلمرو اختیارات مدیرعامل، تحلیل ماهیت و مبنای سمت مدیرعاملی است. بحث مبسوط در این باره از حوصله نوشتار حاضر خارج است. اما به صورت گذرا، لازم است اشاره شود در این باره در دکترین حقوقی و رویه قضائی اختلاف بسیاری وجود دارد که در نوشته‌ها و آرای بسیاری انعکاس یافته است. اما اشاره مختصر به مبانی این اختلاف‌ها در این نوشتار از آن روی اهمیت دارد که مطابق

مدعای نگارنده، در همه این رویکردها می‌توان صدور قرار رد دعوا، به دلیل ارائه نکردن مستند اختیار طرح دعوا توسط مدیرعامل (خواهان) در زمان تقدیم دادخواست یا تأخیر در ارائه مستند (بعد از طرح دادخواست) را، ناموجه دانست. ذیلاً، ضمن اشاره به مبانی موجود، نحوه عبور از اشکال یادشده و امکان تمسک به اصل استماع پذیری، بررسی خواهد شود و ایرادهای متعددی که به صدور قرار رد دعوا وارد است، اشاره خواهد شد.

شایان ذکر است تحلیل ذیل بر مبنای برهان سبر و تقسیم انجام شده است.<sup>۱</sup> به این معنا که اگر اصل را بر استماع پذیری بدانیم که حق هم همین است، باید با پیمایش تقریباً کامل از همه فرض‌های ممکن در ساحت استماع پذیری، حکم تمام فرض‌ها بررسی و با تطبیق حداکثری آنها با اصل استماع دعوا و رد ایرادات احتمالی، صرفاً فرض‌های منحصر باقی بماند که از شمول استماع پذیری خارج و مستحق رد دعوا است. بدین ترتیب، دامنه اصل استماع پذیری دعاوی مطرح از سوی مدیرعامل در میدانی وسیع‌تر پذیرفته می‌شود و از دامنه قرارهای رد دعوا در این مورد به شدت کاسته خواهد شد.

شایسته است به مناسبت و پیش از بررسی احتمال‌های ممکن، قدری در مفهوم و حجیت برهان سبر و تقسیم و امکان استفاده از این الگو در تحلیل مساله حاضر نکاتی بیان شود.

نکته اول این است که الگوی سبر و تقسیم در کشف ملاک و نیل به حکم قضایی مناسب و صحیح، در واقع بر نوعی از قیاس مستنبط العله و با شیوه حذف و نفی اسباب و عوامل و مناط‌های احتمالی و حفظ مورد باقی مانده است. در این شیوه، «سبر» به معنای روش کشف از طریق آزمودن (۱۱) و «تقسیم» به معنای حصر معیارها

۱. وقیل من الممكن تحصیل العلم بالعلّة بطریق برهان السبر والتقسیم و برهان السبر والتقسیم عبارة عن عدّ جمیع الاحتمالات الممكنة، ثمّ یقام الدلیل علی نفی واحد واحد، حتی ینحصر الأمر فی واحد منها، فیتعیّن.. (مظفر،

یا ملاک‌ها در یک مورد و ابطال دیگر موارد احتمالی است. لازمه طبیعی این شیوه، احاطه بر جمیع احتمالات و رد و الغای یکایک احتمال‌هاست که نتیجه آن، دست‌یابی به مورد منحصر و باقی مانده است.

نکته دوم، حجیت این شیوه و استناد‌پذیری نتایج حاصل از آن است. در امکان استناد به این شیوه تردیدهایی شده است. برخی از اصولیان معاصر (۱) در امکان استفاده از این شیوه و اعتماد به نتایج حاصل از آن به دو مطلب مهم اشاره کرده‌اند؛ نخست آن که، برهان سبر و تقسیم، صرفاً، وقتی مفید علم و اطمینان‌آور است که بین نفی و اثبات و حصر آن، عقلی باشد. با این توضیح که تقسیم و حصر بر دو قسم است. گاهی عقلی است و در واقع بین نفی و اثبات دَوْران دارد و احتمال دیگری، امکان ندارد و گاهی تقسیم و حصر، مبتنی بر استقراء و پیمایش موارد و احتمال‌های ممکن است. دوم آن که، در غیر حصر عقلی، خروجی و نتیجه حاصل از این شیوه، صرفاً، نوعی احتمال است و چون احتمال مبانی یا موارد فرض‌های رقیب، همچنان باقی است و منتفی نشده است، نتیجه حاصل از این شیوه استدلال و انحصار به مورد باقی مانده، اطمینان‌آور نیست و حداکثر مقید «ظَنٌّ» است و نه «علم» و «ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً»<sup>۱</sup>.

نکته سوم، پاسخ به ایراد یاد شده است. از چند جهت می‌توان به امکان و صحت روش سبر و تقسیم در حل مسأله حاضر نظر داد؛ نخست آن که، «اصولاً قاضی درصدد تعیین علت شرعی حکم نیست بلکه درصدد تعیین و تشخیص موضوع حکم است (صغری) و در تشخیص صغری که علی‌الاصول توسط قاضی صورت می‌گیرد عمل به ظن قوی اطمینان‌پذیرفته شده است چنانکه در مورد شهادت شهود هم ممکن است. قطع حاصل

۱. لا یمكن أن یستنتج من مثل السبر والتقسیم هنا أكثر من الاحتمال. وإذا تنزلنا فأكثر ما یحصل منه الظن. فرجع

الأمر بالأخیر إلى الظن، و (إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً). (مظفر، ۱۳۸۰، ص ۵۲۷)

نشود ولی در صورت احراز شرایط و عدم دلیلی بر بی اعتباری آن قاضی باید بر اساس آن حکم صادر کند هر چند احتمال اثبات خلاف واقع بودن شهادت وجود دارد، یعنی ممکن است بعداً معلوم شود که شهود شهادت به کذب داده اند و این به معنای عدم حصول قطع به مؤدای شهادت است. بنابراین در تشخیص صغریات و موضوع احکام علی الاصول به علم عرفی (اطمینان) عمل میشود» (کاشمی، محسن، نقیبی، ابوالقاسم، ۱۳۹۵، ص ۹۴) دوم آن که، مسأله حاضر در واقع در زمینه حقوق دعاوی و در حیطه أمارات موضوعی و قضایی قرار می گیرد و اماره قضایی نیز قطعی الوصول نیست و صرفاً ایجاد اطمینان و علم عرفی می کند؛ علمی که از لحاظ عرفی معتبر است و به طور متعارف به آن توجه شده و ترتیب اثر داده می شود و هیچ گاه ایجاد قطع نمی کند.

۴/۱/۱. فرض (احتمال) اول: مبنای قانونی بودن اختیارات مدیرعامل و استماع پذیری دعوا در پرتو آن

بر اساس مبنای قانونی بودن، مدیرعاملی، در ماهیت یک سمت قانونی با اختیار اداره شرکت محسوب می شود که مدیرعامل، پس از انتخاب توسط هیئت مدیره و پذیرش آن، اختیارات و مسئولیت های ناشی از آن را می پذیرد و ماهیتاً، نمی تواند یک نوع قرارداد مثل وکالت باشد. بدین ترتیب، اختیارات مدیرعامل، در ماهیت، از نوعی «سمت قانونی» ناشی می شود؛ هرچند از جهاتی جنبه تخییری دارد و ممکن است در میزان اختیارات مدیرعامل و نحوه اقدام وی از سوی هیئت مدیره و مجمع عمومی محدودیت هایی ایجاد شود؛ صرف نظر از اینکه آیا این تحدید در برابر اشخاص ثالث قبل استناد باشد یا خیر.

به موجب این مبنا، و از آن جایی که اولاً، به موجب ماده ۵۸۹ ق.ت.، «تصمیمات شخص حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند،

گرفته می‌شود»، ثانیاً، مدیرعامل، نیز به نوعی در زمره کسانی است که تصمیمات و اراده او در اداره شرکت مؤثر است، می‌توان پذیرفت، مدیرعامل نیز رکنی از ارکان شرکت است و جایگاه حقوقی او اقتضا دارد که اختیارات گسترده‌ای در برابر اشخاص ثالث داشته باشد (پاسبان، ۱۳۹۸، ص ۱۲ صادقی نشاط، شعبانی کندسری؛ ۱۳۹۵، ص ۶۵. اسکینی، و شریفی آل هاشم، ۱۳۷۹، صص ۱-۱۶) این تحلیل با هدف ماده ۱۱۸ ل.ا.ق.ت، در حمایت از حقوق اشخاص ثالث و اصل سرعت و اعتماد در روابط تجاری و به مصلحت حفظ استحکام و ثبات روابط تجاری و پیش بینی پذیری آن نیز هماهنگ و هم داستان خواهد بود. بر همین اساس، در لایحه جدید و نافرجام ق.ت. نیز، در ماده ۱۶۰، مدیرعامل رکنی از ارکان شرکت محسوب شده است.

در نظریه رکن بودن و قانونی بودن سمت مدیرعاملی، اختیارات مدیرعامل، جنبه حداکثری دارد و حکمی که در مورد تحدید اختیارات هیئت مدیره شرکت در ماده ۱۱۸ ل.ا.ق.ت بیان شده در مورد مدیرعامل هم قابل پذیرش است و این تحدید در برابر ثالث، غیر قابل ایراد و استناد است. در مجموع بر اساس این مبنا، تصریح به وجود اختیار خاص در طرح دعوا ضرورتی ندارد و بدون تردید، صدور قرار عدم استماع در فرض مساله، ناموجه و مردود است.

۴،۱،۲. مبنای نمایندگی و تفویض بودن اختیارات مدیرعامل و استماع پذیری دعوا در پرتو آن

۴،۱،۲،۱. دلایل رویکرد نمایندگی سمت مدیرعامل

ممکن است نظر حقوقی یا قضائی با توجه به مجموع مواد ۱۷۱، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۸ از ل.ا.ق.ت، این باشد که داشتن اختیار اداره شرکت، منصرف به مدیران، به معنای «هیئت مدیره» و منصرف از «مدیرعامل» است و مدیرعامل مشمول حکم خاص خود

در ماده ۱۲۵ است و [فقط] در حدود اختیاراتی که از طرف هیئت مدیره به او تفویض شده است نماینده شرکت محسوب می شود و اگر اقدامی را خارج از این حدود انجام دهد، شرکت را متعهد نمی کند و از آنجا که به موجب ماده ۱۲۸ حدود اختیارات مدیر عامل به اداره ثبت شرکت ها اعلام و در روزنامه رسمی آگهی می شود، اگر اختیاری به او در طرح دعاوی حقوقی داده نشده باشد، خود به خود، به معنای وجود محدودیت و عدم اختیار است و این محدودیت نیز در مقابل اشخاص ثالث قابل استناد است؛ زیرا به موجب این مبنا، آنچه به انتشار نیاز دارد، اختیار است نه عدم اختیار.

۴،۱،۲،۲. پیمایش فرض ها و انطباق پذیری هر فرض با استماع پذیری دعاوی مدیرعامل

در عین حال و صرف نظر از اشکال های این تحلیل و حتی اگر بر اساس ظاهر ماده ۱۲۵ لایحه اصلاحی ق.ت.، بنا را بر نمایندگی سمت مدیرعامل و تفویض بودن اختیارات وی قرار دهیم و او را جز در مواردی که اختیاری به او داده شده، فاقد اختیار بدانیم، باز جای رد دعاوی مطرح شده توسط مدیرعامل نیست. همان طور که بیان شد این مدعا به شیوه پیمایش فرض های موجود در مساله و بیان دلایل ناموجه بودن صدور قرار رد دعا در هر کدام از این موارد و انحصار موارد موجه در چند مورد محدود، پیگیری می شود.

فرض اول، تصریح به اختیار مدیرعامل در طرح دعاوی دفاع از دعاوی است که علیه شرکت طرح شده است؛ طبیعی است در این فرض، در اختیار و سمت مدیرعامل تردیدی وجود ندارد.

فرض دوم آنکه در اساسنامه یا به موجب تجویز مدیرعامل، با عبارت های کلی و عام، به مدیرعامل تفویض اختیار شده باشد؛ مثل اینکه قید شود: «مدیرعامل شرکت دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت می باشد». عموم و اطلاق این عبارات برای اختیار مدیرعامل کفایت می کند (أصله العموم وأصله الأطلاق) و به تصریح خاص برای داشتن

اختیار در طرح دعوا نیاز نیست. این رویکرد تحلیلی در برخی آرای محاکم نیز دیده می‌شود.<sup>۱</sup> هرچند هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در نظری قابل انتقاد و در ضمن رأی وحدت رویه شماره ۱۴۰۰۹۹۷۰۹۰۵۸۱۱۲۵۴ مورخ ۱۴۰۰/۴/۲۲ چنین دیدگاهی را رد کرده است.<sup>۲</sup>

فرض سوم، سکوت اساسنامه یا سکوت مصوبه تعیین مدیرعامل توسط هیئت مدیره است؛ در این صورت ممکن است در اختیار مدیرعامل برای تصرف در امور شرکت، از جمله طرح دعوا به نفع شرکت یا دفاع از دعوا علیه شرکت، تردید شود. در تحلیل این فرض و جستجوی حکم آن باید به دو مطلب مهم و مترتب بر هم توجه داشت.

۱. به طور مثال در بخشی از رأی شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران آمده است: «... همچنین ایراد وکلای تجدیدنظر خوانده به فقدان سمت مدیرعامل شرکت تجدیدنظر خواهان در طرح دعوی نیز قابل پذیرش نیست زیرا تردید نیست که یکی از اختیارات هیئت مدیره شرکت طرح دعوی در محاکم باشد که در بند ۱۳ ماده ۴۰ اساسنامه شرکت بدان تصریح گردیده، ولی این امر منافاتی با تفویض قسمتی از اختیارات از جمله طرح دعوی به مدیرعامل ندارد زیرا در ماده ۴۴ اساسنامه چنین اجازه رأی به هیئت مدیره داده شده است. علاوه بر اینکه در آگهی شماره ۱۶۵۹۷/ت/۳۲ مورخ ۱۳۹۱/۳/۲۳ شرکت تصریح شده کلیه اسناد تعهدآور در قراردادها و اوراق عادی و اداری با امضا هر یک از اعضا هیئت مدیره با مهر شرکت معتبر خواهد بود و در تصمیمات متخذة آقای ف. ب. و به عنوان عضو هیئت مدیره و مدیرعامل انتخاب گردیده است نکته قابل تأمل دیگر اینکه طرح دعوی در زمره اسناد تعهدآور نیست و چنانچه حتی در اساسنامه به سکوت برگزارشده باشد اقدام مدیرعامل به عنوان مسئول اجرایی شرکت مغایرتی با قانون نخواهد داشت...»

۲. در این رأی چنین آمده است: «مطابق ماده ۱۲۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از ق.ت. مصوب سال ۱۳۴۷: «مدیرعامل شرکت در حدود اختیاراتی که توسط هیأت مدیره به او تفویض شده است، نماینده شرکت محسوب و از طرف شرکت حق امضا دارد.» ثانیاً: «در بند ۱۳ ماده ۴۰ اساسنامه شرکت‌های موضوع آرا متعارض اقامه دعوی و دفاع از هرگونه دعوی در شمار اختیارات هیأت مدیره شرکت مذکور قرار گرفته است و به موجب ماده ۴۴ اساسنامه یادشده، هیأت مدیره می‌تواند تمام یا قسمتی از اختیارات مشروحه در ماده ۴۰ اساسنامه را با حق توکیل به مدیرعامل تفویض کند و بر مبنای ماده ۴۵ اساسنامه، هیأت مدیره شرکت نحوه امضای اسناد و اوراق تعهدآور شرکت و چک‌ها و پروات و سفته‌ها و سایر اوراق تجارتي و غیره و نیز اشخاصی را که حق امضا دارند، تعیین خواهد کرد. بنا به مراتب فوق و با عنایت به اینکه واگذاری حق امضا اسناد تعهدآور از اختیار طرح دعوی متمایز است و از همین رو نحوه اعمال آنها در مواد متفاوتی از اساسنامه شرکت‌های پیش‌گفت مقرر شده و با توجه به اینکه اختیار اقامه دعوی از سوی هیأت مدیره شرکت مذکور به مدیرعامل تفویض نشده و با فرض عدم تفویض اختیار از سوی هیأت مدیره، طرح دعوی و تقدیم دادخواست خارج از حدود اختیاراتی است که مدیرعامل دارد...»

نخست، ضرورت تأسیس اصل برای مقام تردید است؛ در حالی که هیئت مدیره حدود اختیارات مدیر عامل را تعیین نمی‌کند دو احتمال وجود دارد که به ترتیب استماع پذیری دعوا طبق هر دو احتمال، بررسی خواهد شد.

احتمال اول اینکه، اصل بر عدم اختیار مدیرعامل باشد. این اصل، از جهات مختلفی، قابل التزام نیست. زیرا، اولاً، لازمه ضروری این احتمال این است که، مدیرعامل به‌رغم انتخاب توسط هیئت مدیره، هیچ حق و تکلیفی برای دخالت در امور شرکت نداشته باشد؛ چه در روابط داخلی شرکت و چه در ارتباط با اشخاص ثالث. در حالی که، بطلان این نتیجه کاملاً روشن است؛ در نتیجه، ملزوم این مدعا (بی اختیار بودن مدیرعامل) نیز باطل و غیر قابل پذیرش است. ثانیاً، اگر دعوا علیه شرکتی مطرح باشد و مدیرعامل نیز براساس نماینده قانونی شرکت، خوانده دعوا باشد، آیا در این مورد نیز برای توجه دعوا و ادامه دادرسی تردیدی وجود دارد؟ آیا در این مورد هم از شخص مدیرعامل، مستند اختیار دفاع، مطالبه می‌شود و در صورتی که این مستند ارائه نشود، قرار قاطع مثل قرار رد صادر می‌شود یا بر اساس این اصل که وی، صلاحیت دفاع دارد، دادگاه، وارد ماهیت می‌شود و در ماهیت حکم می‌دهد؟ آنچه اکنون، در این باره، به‌عنوان رویه غالب و جاری شناخته می‌شود، با پاسخ دوم هماهنگ است؛ درحالی‌که جای طرح این ایراد وجود دارد که بین طرح دعوا و دفاع از دعوی مطروحه، چه تفاوتی وجود دارد. در هر دو وجود اختیار و صلاحیتی که به مدیرعامل تفویض شده باشد، باید وجود داشته باشد. چرا در طرح دعوا مستند پیشین ضروری باشد ولی در دومی و در مقام دفاع، لازم نباشد (حکم الامثال، فیما یجوز و فیما لایجوز، واحد: امور همانند، حکم همانند دارند، اعم از اینکه آن حکم مثبت باشد یا منفی) (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۱ش. ص ۲۰۴، آخوندی، ۱۳۸۸ش ص ۷۷). بنابراین، در طرح دعوا هم باید به همین شیوه عمل شود و این دوگانگی، هیچ منطق قابل قبولی ندارد و صرفاً

از یک رویه و ذهنیت نادرست از صلاحیت مدیرعامل ناشی شده است. ثالثاً، چنان چه ذیلاً مطرح خواهد شد، با وجود دلایل مقدم بر اصل در این مسئله (وجود عرف حکمی)، جای تمسک به اصل عملی نیست (الاصل دلیل حیث لا دلیل). رابعاً، مجرای اصل را می‌توان به روابط داخلی شرکت محدود دانست و نه روابط خارجی و در نسبت با شخص ثالث. در حقیقت، می‌توان بین دو ساحت تمایز قائل شد (کاویانی، ۱۳۸۹: ۱۳) یکی، در روابط داخلی شرکت است که می‌توان رابطه مدیرعامل را با شرکت، از سنخ نمایندگی قراردادی تلقی کرد. در این ساحت، تأسیس اصل عدم اختیار، ممکن است موجه باشد و در دعوای بین مدیرعامل و شرکت، منشأ اثر و در بحث اثباتی، محل اعتماد باشد اما در مناسبات خارجی شرکت، نمی‌توان او را صرفاً نماینده قراردادی شرکت تلقی کرد و با عبور از تحلیل نمایندگی، می‌توان وی را دارای «سمت قانونی» و چهره صاحب اختیار شرکت قلمداد کرد و بدین ترتیب، اصل پیش‌گفته، یعنی، اصل عدم اختیار در روابط داخلی، به اصل اختیار در روابط بین شرکت و اشخاص ثالث و از جمله در طرح دعوا، منقلب می‌شود. در تقویت این نتیجه بعلاوه می‌توان این‌گونه استدلال کرد که اگرچه ممکن است گاهی به برخی اختیارات تصریح نشود، اما می‌توان به «دلالت فحوی» یا به «دلالت اقتضا»، به گستره ای بیش از آن چه در متن انتصاب مدیرعامل یا حدود اختیار وی بیان شده، دست یافت. این قبیل دلالت‌ها که نوعی دلالت سیاقی محسوب می‌شوند (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۱۴؛ مظفر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خویی، بی تا، ج ۵، ص ۵۷). منظور از این دلیل این است که کاربست صحیح عنوان مدیریت عاملی در شرکت‌ها، با وجود وسیع حق بر طرح دعوا ملازمه دارد و بدون آن، آن چنان که باید وظایف این نهاد مهم در شرکت‌ها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و با هدف از تعیین شخصی به عنوان مدیرعامل برای برقراری ارتباط با خارج از شرکت نیز سازگار به نظر نمی‌رسد. به

دیگر سخن، تحدید بیش از حد اختیارات مدیرعامل در حقیقت ممکن است به لغو بودن این انتخاب منجر شود که یکی از معیارهای پذیرش دلالت اقضا محسوب می شود (فاضل موحدی لنکرانی، بی تا، ج ۶، ص ۱۷۱).

احتمال دوم این است که گفته شود، اصل بر اختیار مدیرعامل است؛ مگر خلاف آن، در اساسنامه یا شیوه‌های اعلانی قابل اعتماد دیگر، تصریح شود. مضمون و لوازم این اصل، در روابط خارجی شرکت پذیرفتنی و قابل التزام است و آثار و برکات مفیدی را نیز به دنبال دارد. بنابراین، نمایندگی شرکت در کلیه مراجع اداری و قضائی، با اختیارات لازم و کافی، بر عهده مدیرعامل است؛ مگر اینکه این حق، توسط اساسنامه یا هیئت مدیره سلب، محدود یا مشروط شود. بنابراین، در صورتی که اقامه دعوا یا دفاع از طرف شرکت توسط مدیرعامل صورت گیرد، اصل بر وجود اختیار و ذی سمت بودن اوست و ادعای عدم اختیار، خلاف اصل خواهد بود. این فرض، در عمل نیز به ایجاد نظم و ثبات معاملاتی در عرصه تجارت منجر می شود (خشنودی، یعقوبی نادرا ۱۴۰۱، ص ۱۶۹) بدیهی است بر اساس این مبنا، صدور قرار رد دعوا توجیهی ندارد.

دوم، ضرورت توجه به عرف حکمی در حوزه اختیارات مدیرعامل است؛ توجه کامل به واقعیت‌های تجارتي و عرف مسلم جاری در بین شرکت‌های تجارتي، نشان می دهد که عموماً، در زمان انتخاب مدیرعامل، به عناوین کلی همچون اداره امور شرکت و نظایر آن اشاره و اکتفا می شود و در عمل، اختیارات وی شمارش نمی شود. در این صورت آیا می توان گفت چنین شخصی، به دلیل تصریح نشدن حدود اختیارات تفویض، فاقد اختیار و صلاحیت تصرف در امور شرکت است؟ به نظر می رسد پاسخ، منفی است. در این صورت، می توان ادعا کرد، وجود عرف حکمی، خلأییان را در تعیین حدود اختیارات مدیرعامل پر می کند؛ زیرا به موجب عرف حکمی کنونی، اصل بر این است که هرآنچه

برای اداره شرکت لازم است در صلاحیت و اختیار مدیرعامل است؛ مگر خلاف آن تصریح شده باشد و کمال این تحلیل هم این است که گفته شود، حتی اگر تحدید اراده مدیرعامل امر آشکاری نباشد، در برابر اشخاص ثالث با حسن نیت و نوع اشخاصی که با شرکت مرادفات تجاری و اداری دارند، پذیرفتنی نیست. در حقیقت، توجه به این عرف حکمی، به اصول مهمی چون اصل سرعت و اصل اعتماد در روابط تجاری نیز مستظهر است و نمی‌توان از هرکسی که با شرکت ارتباط دارد، توقع داشت، مقدمتاً، در مورد حدود اختیارات مدیرعامل، تحقیقات مفصلی انجام دهد. در عمل نیز، جز در مورد اطلاعاتی که به اداره ثبت شرکت‌ها می‌شود، اصولاً، امکان دسترسی کامل به اطلاعات شرکت وجود ندارد. از همین رو و در قانونی کردن این قبیل عرف‌ها، در اساسنامه بانک‌ها، از جمله طرح دعوا به مدیرعامل و هیئت عامل واگذار شده است. تبصره بند ۱۴ از ماده ۱۶ و بند ۲ ماده ۲۶ اساسنامه بانک سپه، ماده ۸۴ اساسنامه بانک تجارت و ماده ۶ قانون تسهیل اعطاء تسهیلات بانکی و کاهش هزینه‌های طرح‌های تولیدی و افزایش منابع مالی و کارایی بانک‌ها از این جمله است.

بنابراین می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که اگرچه به موجب ظاهر ماده ۱۲۵ شرکت‌ها، ممکن است ادعا شود که ماهیت سمت مدیرعامل، نوعی نمایندگی تفویض است و ادعا شود قاعده (تکمیلی) و اصل اولیه بر این است که این شخص، اختیاری ندارد؛ مگر به موجب آنچه که هیئت‌مدیره به او تفویض کرده است، اما این ادعا با اندک تاملی برطرف می‌شود. زیرا اگر معلوم شود در قضیه حاضر، عرف مسلمی مبنی بر اختیار داشتن مدیرعامل در رویه‌های تجاری وجود دارد، دیگر جای تمسک به قاعده تکمیلی نیست و عرف و ارتکازی که در بین فعالان تجاری وجود دارد، بی‌تردید بر قواعد تکمیلی مقدم است. در اینجا نیز با وجود عرف مسلم که نوعی عرف حکمی است و مضمون آن نیز همان است که در صدر ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ آمده، دیگر نمی‌توان به عذر

اینکه مدیرعامل به صورت خاص، اختیاری در طرح دعوا نداشته و هیئت مدیره بر این اختیار خاص، تصریح نکرده، از رسیدگی ماهوی خودداری و قرار رد صادر کرد.

فرض چهارم، ارائه مصوبه هیئت مدیره، پس از تقدیم دادخواست توسط مدیرعامل شرکت است؛ در این فرض، ممکن است این گونه استدلال شود که ملاک در اهلیت و صلاحیت مدیرعامل در طرح دعوا، زمان تقدیم دادخواست است (ماده ۲ و ۸۴ ق.آ.د. م) بنابراین، نمی توان به اعتبار مصوبه موخر التصویب هیئت مدیره، از ایراد شکلی در مساله حاضر و فقدان سمت در زمان دادخواست عبور و دعوا را استماع کرد. اما این ایراد وارد نیست و به چند دلیل، در این فرض هم باید به استماع پذیری دعوا نظر داد.

اولاً، به نظر می رسد نوعی قیاس مخفی در این فرض بین مدیرعامل و اشخاص محجور وجود دارد.، زیرا در حجر حمایتی، ملاک اهلیت داشتن یا نداشتن، زمان تقدیم دادخواست می باشد و رفع حجری که در زمان رسیدگی رخ می دهد، فایده ای ندارد؛ بطلان قیاس از این جهت است که ممنوعیت ادعایی برای مدیرعامل، ناشی از "فقدان اختیار" است و اساساً، با مواردی مثل حجر قابل مقایسه نیست و نمی توان با همان اصول و تکنیک هایی که در مورد حجر تصمیم گیری می شود در مورد عنوان «اختیار» آن هم با تمسک به «اصل عدم»، تصمیم گرفت. پرواضح است که این قیاس، مع الفارق و باطل است. ثانیاً، ذی نفع و ذی حق در بحث اختیار مدیرعامل یا عدم آن، شرکت است و به صرف اینکه شرکت (هیئت مدیره شرکت) اعلام می دارد، مدیر عامل در طرح دعوی اختیار داشته یا دارد، برای عبور دادگاه از ایراد و ورود در ماهیت، کفایت می کند. در حقیقت، به تعبیر برخی محققان، این قبیل ایرادها، بر بنیاد رویکرد اصلاحی قواعد آیین دادرسی، قابل جبران هستند و تا زمانی که دادگاه درباره آن تصمیمی نگرفته است، رفع شدنی هستند. درست مانند عقد فضولی (خواه به سبب فقدان نمایندگی معامل

یا متعامل و خواه به علت نقص در اختیارات وی) که قابل تنفیذ است، در دادرسی نیز اعمال و اقدامات اشخاص فاقد سمت یا اختیارات، تا زمانی که قاضی پیرامون آن تصمیم قاطع نگرفته است، قابل تنفیذ است بر این اساس، هم نقص سمت و هم نقص اختیارات ناشی از سمت، در بادی امر موجب صدور اخطار رفع نقص است چون منوب عنه است که حق سخن گفتن در این باره دارد چه در مقام دفاع و چه در مقام ادعا. (برای مطالعه در مبانی این تحلیل و توجیهاات افزون‌تر، ر.ک: محسنی، ۱۳۹۴، ص. ۷۹۳-۸۰۸؛ محسنی، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۹-۱۵۹)

ثالثاً، به نظر می‌رسد بین مقام ثبوت و اثبات خلط شده است. در حقیقت، مستندی که بعد از تقدیم دادخواست ارائه می‌شود، حکایت از وجود اختیار پیشین دارد و به تعبیر فنی، جنبه کاشفیت دارد؛ به دیگر سخن، اگرچه ممکن است مستندی که ارائه می‌شود، موخر بر زمان تقدیم دادخواست باشد اما مضمون این مستند، لزوماً موخر از زمان دادخواست نیست و از وجود پیشین اختیار و سمت برای طرح دعوا، حکایت دارد و از این جهت نمی‌توان به عدم اختیار مدیرعامل در زمان دادخواست استدلال کرد. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۳۷۸ به تاریخ ۱۳۹۸/۰۸/۰۱ همین نتیجه را در این فرض تایید می‌کند.

«... به موجب مواد ۱۰۷ و ۱۱۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از ق.ت. ۱۳۴۷ اداره امور شرکت بر عهده هیأت مدیره بوده و آنان کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت را دارا می‌باشند؛ لذا طرح دعوا و دفاع در مقابل آن، اصولاً در حیطه اختیارات هیأت مدیره است؛ مگر آنکه هیأت مدیره این اختیار را وفق ماده ۱۲۵ این قانون به مدیرعامل تفویض کرده باشند. به موجب ماده ۱۲۸ همین قانون، نام و مشخصات و حدود اختیارات مدیرعامل باید با ارسال نسخه‌ای از صورت جلسه هیأت مدیره به مرجع ثبت شرکت‌ها اعلام و در روزنامه رسمی آگهی شود. با این حال مستفاد از مواد ۱۲۵،

۱۳۵ و ۲۷۰ لایحه قانونی مذکور و هم چنین ماده ۷ قانون ثبت شرکت‌ها ۱۳۱۰ عدم اعلام تصمیمات شرکت به اداره ثبت شرکت‌ها و عدم آگهی در روزنامه رسمی از موجبات بی اعتباری تصمیمات متخذه نمی باشد و صرفاً موجب مجازات قانونی مذکور در بند ۳ ماده ۲۴۳ لایحه قانونی مذکور می باشد. ۲- بر اساس پاسخ فوق، در حالتی نیز که مستندات راجع به سمت مدیرعامل پس از اخطار رفع نقص در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت برسد، منشأ اثر بوده و قابل ترتیب اثر می باشد. ۳- تنظیم صورت جلسه به تاریخ مقدم علاوه بر آنکه می تواند واجد وصف کیفری باشد، ادعایی است که باید در یک رسیدگی ترافعی به اثبات برسد؛ بنابراین دادگاه، به صرف چنین ادعایی در مقام ایراد به سمت تقدیم کننده دادخواست، نمی تواند وارد رسیدگی به این امور شود. اصولاً با توجه به اینکه تنظیم صورت جلسه موخر بر تاریخ تقدیم دادخواست به معنای تنفیذ اقدام انجام شده (تقدیم دادخواست) است، برای اثبات سمت دادخواست دهنده کافی است. بنابراین، اثبات درج تاریخ مقدم مؤثر در مقام نیست.»

فرض پنجم آن است که در اساسنامه به هیئت مدیره، اختیار اختیار طرح دعوی یا دفاع از شرکت داده شده باشد. در این صورت دو نظر، قابل طرح است؛ نخست آنکه به موجب عرف حکمی پیش گفته و نیز ماده ۵۸۹ ق.ت.، گفته شود، اختیار تصریح شده برای هیئت مدیره، نافی اختیار مدیرعامل نیست و دوم اینکه، چون اساسنامه در مقام بیان شخص صلاحیت دار در این زمینه، به هیئت مدیره اختیار طرح دعوی و دفاع از دعاوی علیه شرکت داده شده است، به صورت ضمنی به معنای نفی اختیار مدیرعامل است. سازگاری و انطباق احتمال اول با استماع پذیری روشن است اما احتمال دوم هم با این اصل ناسازگار نیست؛ چون این تحدید را، حداکثر، می توان در رابطه بین شرکت و مدیرعامل منشأ اثر تلقی کرد نه در مورد اشخاص ثالث. به ویژه که صراحتی در این باره وجود ندارد.

فرض ششم اینکه اساسنامه اختیار طرح دعوی را به هیئت‌مدیره و اختیار و وظیفه مدیرعامل را نیز در این خصوص سلب کرده باشد. برخلاف مورد قبل در اینجا اساسنامه به صراحت اختیار را از مدیرعامل سلب کرده است. در این فرض، اگر سلب اختیار از مدیرعامل، به صورت انتشار یافته‌ای به آگاهی عمومی رسیده باشد، دعوای مدیرعامل از سوی شرکت، به درستی، رد خواهد شد.

## نتیجه

۱. از آن‌جا که تأسیس اصل استماع‌پذیری در دعوای حقوقی تابع سیاست‌های قضایی است، و این سیاست‌ها نیز متأثر از جهت‌گیری‌های کلان قوه قضاییه در مواجهه با دعوای حقوقی‌اند، به نظر می‌رسد تغییر رویکرد در سطح کلان قوه قضاییه نسبت به مفهوم استماع‌پذیری ضروری است. چنین تحولی می‌تواند به سرعت روند دادرسی‌ها را در ارتباط با این متغیر مهم دگرگون سازد. این تغییر مستلزم تدوین سیاست‌های ایجاد در نظام سیاست‌گذاری قضایی و عبور از پارادایم فعلی مبتنی بر سلطه مقررات شکلی به سوی پذیرش طریقت این مقررات در خدمت احقاق حق است.

۲. با شناخت دقیق معضلات مرتبط با استماع‌پذیری دعوای، می‌توان از طریق طراحی و اجرای سیاست‌های قضایی مناسب، زمینه عبور از موانع شکلی و تقویت اصالت امور ماهوی را فراهم ساخت و از بروز بی‌عدالتی و نارضایتی عمومی جلوگیری کرد.

۳. صدور قرارهای قاطع دعوای، از جمله در دعوای مدیرعامل، اگرچه به ظاهر موجب ختم موقت دعوای می‌شود، اما با باقی ماندن اختلاف، دعوای مجدداً مطرح شده و هزینه‌های مادی و معنوی مضاعفی بر طرفین تحمیل می‌کند و بر حجم

پرونده‌های قضایی می‌افزاید.

۴. حق بر دادخواهی ایجاب می‌کند که محاکم از تفسیرهایی که منجر به صدور قرار رد دعوا می‌شود، پرهیز کرده و در مقابل، با تفسیر موضوعی و ترمیم‌گرایانه، زمینه استماع دعوا را فراهم سازند. از آن جا که مدیرعامل قابل قیاس با اشخاص فاقد اهلیت نیست، صرف احراز اختیار در طرح دعوا کفایت می‌کند و شیوه احراز آن موضوعیت ندارد. حتی اگر در جریان دادرسی نیز احراز شود، به معنای حادث بودن اختیار نیست و می‌توان با تکیه بر مبنای کشف، از ایراد سمت عبور کرده و وارد رسیدگی ماهوی شد.

۵. یکی از روش‌های مؤثر در پذیرش حداکثری دعاوی مدیرعامل یا هیئت عامل، بهره‌گیری از تکنیک سبر و تقسیم است که بر اساس آن، موارد موجه رد دعوا به مصادیق خاص محدود شده و در سایر موارد، اصل بر استماع‌پذیری و رسیدگی ماهوی قرار می‌گیرد. توجه به عرف حکمی در تفسیر اختیارات مدیرعامل و عبور از بند ۵ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی در این زمینه نقش تعیین‌کننده دارد.

۶. در راستای اصول ۳۴ و ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، و با تأکید بر اصالت احقاق حق و فصل خصومت، و همچنین امکان ترمیم دادرسی، محاکم باید جز در موارد مصرح در اساسنامه شرکت‌های تجاری یا منع صریح مصوبات هیئت‌مدیره، از صدور قرار رد دعوا خودداری کرده و دعاوی مدیران شرکت‌های تجاری علیه اشخاص ثالث را مورد رسیدگی قرار دهند.

## منابع فارسی

۱. آخوندی، محمدحسین (۱۳۸۸). شرح و توضیح بدایة‌الحکمه. قم: انتشارات هاجر.
۲. آیینہ‌نگینی، حسین (۱۳۹۸). آسیب‌شناسی نظام حقوقی ریاست قوه قضائیه و ارائه الگوی مطلوب آن. رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۳. اسکینی، ربیعا و شریفی آل‌هاشم، سید الهام‌الدین (۱۳۷۹). «تحلیل اختیارات مدیران شرکت‌های سهامی با توجه به مبانی رابطه مدیران با شرکت در نظام حقوقی ایران و انگلیس»، فصلنامه علمی پژوهشی مدرس علوم انسانی، شماره ۱۷۱، صص ۱-۱۶.
۴. السان، مصطفی و خنجری کاکاوندی (۱۴۰۰). «بررسی مصادیق ایراد عدم احراز سمت در دادرسی مدنی با تأکید بر رویه قضائی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۶، زمستان، صص ۱۰۹-۱۲۹.
۵. پاسبان، محمدرضا (۱۳۹۸). حقوق شرکت‌های تجاری. چاپ ۱۵، تهران: انتشارات سمت.
۶. پاسبان، محمدرضا و نیک‌نژاد، جواد (۱۳۹۴). «جایگاه حقوقی مدیران در شرکت‌های سهامی»، تحقیقات حقوقی بین‌المللی، دوره ۴، شماره ۱۴، صص ۹-۴۰.
۷. تفرشی، محمدعیسی (۱۳۷۸). مباحث تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری. جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
۸. حسن‌زاده، حیدر (۱۳۹۶). حقوق تجارت شرکت‌های تجاری. جلد ۱، چاپ ۳، تهران: انتشارات خرسندی.
۹. خشنودی، رضا و یعقوبی‌نادر، محمد (۱۴۰۱). «تحلیل اختیارات ذاتی مدیرعامل در شرکت‌های سهامی؛ با نگاهی به حقوق فرانسه و رویه قضائی»، فصلنامه پژوهش‌های حقوق اقتصادی و تجاری، شماره ۱، صص ۱۵۷-۱۹۲.
۱۰. درویشوند، ابوالفضل؛ کدخدا مرادی، کمال؛ فتاحی زفرقندی، علی (۱۴۰۰). «تضمینات حق دادخواهی در نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر نظریه‌های شورای نگهبان»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال دهم، شماره ۳۴، زمستان، صص ۲۹-۵۵.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۱). ایضاح‌الحکمه. جلد ۱، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۲. صادقی‌نشاط، امیر و شعبانی‌کنندسری، هادی (۱۳۹۵). «اعتبار محدودیت اختیار مدیران و مدیرعامل شرکت‌های سهامی؛ نقد رویه قضائی»، فصلنامه پژوهش‌های بازرگانی، شماره ۸۰.
۱۳. صفری، محمد (۱۳۹۳). حقوق بازرگانی شرکت‌ها. جلد ۱ و ۲، چاپ ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۴. طباطبایی‌موتمنی، منوچهر (۱۳۹۰). آزادی‌های عمومی و حقوق بشر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵. عالی، محمدباقر؛ غضنفری، مهدی پور؛ صادق، ناصر و پورعزت، علی اصغر (۱۴۰۳). «روش‌شناسی مطالعات حکمرانی»، فصلنامه علمی حکمرانی متعالی، دوره ۵، شماره ۳، صص ۳۳-۵۹.
۱۶. عباسی، بیژن (۱۳۹۵). حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین. تهران: نشر دادگستر.
۱۷. فرحزادی، علی اکبر و میرنژاد، سید رسول (۱۴۰۱). «اصل قابل استماع بودن دعوی در فقه اسلامی و حقوق ایران»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضائی، دوره ۲۵، شماره ۸۹، صص ۱۸۱-۱۹۴.
۱۸. فقیهی نژاد، مهدی. ایرادات مانع استماع دعوا در رویه قضائی و راهکارهای گذر از آن با تکیه بر اصل استماع دعوا. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۱۹. کاظمی، داوود و رستمی، ولی (۱۳۹۵). «مبانی و ابعاد حق دادخواهی مالیاتی در حقوق ایران و انگلستان»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۲۰، شماره ۳، پاییز، صص ۱۶۴-۱۹۹.
۲۰. کاظمی، محسن و نقیبی، ابوالقاسم (۱۳۹۵). «کاربرد برهان سبر و تقسیم در تعیین سبب مجمل خسارت»، فصلنامه حقوق پزشکی، سال ۱۰، شماره ۳۷، صص ۸۵-۱۰۱.
۲۱. کاویانی، کوروش (۱۳۸۹). حقوق شرکت‌های تجاری. جلد ۲، چاپ ۲، تهران: نشر میزان.
۲۲. محسنی، حسن (۱۳۹۳). «نقص شکلی و ماهوی در دادرسی مدنی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۲، شماره ۶، صص ۱۳۹-۱۵۹.
۲۳. محسنی، حسن (۱۳۹۴). «نقص اعمال آیین دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مجله حقوق تطبیقی، دانشگاه تهران، دوره ۶، شماره ۲، صص ۷۹۳-۸۰۸.

## منابع عربی

۱. آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی. کشف الرموز فی شرح مختصر النافع. جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ه.ق.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین. القضاء و الشهادات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب المکاسب (المحشی). جلد ۱۷، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب النکاح. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
۵. خوبی، ابوالقاسم. مصباح الاصول. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۶. خمینی، سید روح‌الله موسوی. تحریر الوسیله. جلد ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول،

ه.د.ق.

۷. حلی، جمال‌الدین، احمد بن محمد اسدی. المقتصر من شرح المختصر. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۸. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. إرشاد الأذهان إلى احکام الإيمان. جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. تذکره الفقهاء (ط - الحديثة). جلد ۱۴، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه. جلد ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۱. حلی، مقداد بن عبدالله سیوری. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. جلد ۴، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن. مهذب الاحکام. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه.ش.
۱۳. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی. غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد. جلد ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۴. عاملی، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرایع الاسلام. جلد ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۵. عراقی، آقا ضیاء‌الدین؛ کزازی، علی. کتاب القضاء (تقریرات، للنجم‌آبادی). قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۶. عراقی، آقا ضیاء‌الدین. کتاب القضاء (تقریرات، للنجم‌آبادی). قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد. تعلیقه کفایه الاصول. قم: انتشارات نوح، بی‌تا.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. به اهتمام محمدحسین درایتی، جلد ۷، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۳۰ ه.ق.
۱۹. گیلانی نجفی، میرزا حبیب‌الله رشتی. کتاب القضاء (للمیرزا حبیب‌الله). جلد ۲، قم: دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۱ ه.ق، ج ۱.
۲۰. مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ه.ش.
۲۱. مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. با تحقیق عباسعلی زراعی سبزواری، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲۲. نایینی، محمدحسین. فوائده الاصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ه.ش.

۲۳. نجفی، محمد حسن (صاحب الجواهر). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. جلد ۴۲، بیروت: دار  
إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۴. نجفی، محمد حسن (صاحب الجواهر). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. جلد ۴۰، بیروت: دار  
إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ه.ق.